

زمان لرزه

کورت ونه گات

مترجم:

مصباح حسین پور



کتابخانه ملی

سرشناسه: ونه گات، کورت، ۱۹۲۲ م. - Vonnegut, Kurt
 عنوان و نام پدیدآور: زمان لرزه / کورت ونه گات؛ نصیبه حسین پور.
 مشخصات نشر: تهران: نشر جمهوری، ۱۳۹۷
 مشخصات ظاهری: ۲۴۸ ص.
 شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۵۶۸۷-۳۴-۷
 وضعیت فهرست نویسی: فیپا
 موضوع: داستان‌های آمریکایی - قرن ۲۰ م.
 شناسه افزوده: حسین پور، نصیبه، ۱۳۵۴ - مترجم
 رده بندی کنگره: ۱۳۹۳ از ۸ / PS۳۵۷۱
 رده بندی دیویی: ۸۱۳/۵۴
 شماره کتابشناسی ملی: ۲۳۶۶۳۱۶



نشر جمهوری

دفتر: شنگ مرکزی: خیابان انقلاب، فخررازی، شهدای ژاندارمری غربی، شماره ۸۸، تلفن: ۶۶۴۸۵۱۱۲
 مرکز نگاه: خیابان چری، مقابل خیابان صف، شماره ۲۳۰، تلفن: ۳۳۹۳۰۳۹۰
 فروشگاه: خیابان چری، نرسیده به دولت، شماره ۱۴۸۵، تلفن: ۲۲۶۰۲۵۵۵
 فروشگاه: خیابان چری، خردمند جنوبی، نبش کوچه یگانه، کافه کتاب فراموشی، تلفن: ۸۸۸۴۲۰۶۰

• jomhooripub.com
 • jomhooripub
 • nashre.jomhoori@gmail.com

■ زمان لرزه

• کورت ونه گات

• نشر: جمهوری، چاپ سوم ۱۳۹۸، شمارگان: ۱۰۰۰ نسخه

• شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۵۶۸۷-۳۴-۷

• لیتوگرافی، چاپ، صحافی: ترنج

• صفحه آرای و طرح جلد: گروه هنری جمهوری

• حق چاپ برای ناشر محفوظ می‌باشد.

یادداشت مترجم

این هم از معجون هزار رنگ «ون گات» ایندیانا پولیسی. یعنی زمان-لرزه! آمیزه‌ای از رمان و شسبه خود دردیگینه. به همراه آن چاشنی معروف آثار ونه گات: طنز به علاوه تخیل. این از آن معجون‌ها است. معجونی که یا خوب خویتان می‌کند یا شاید هم، کاری کند که خستتان «خالی از سکنه» شود! «دینگ دینگ»

بیشتر فصل‌های زمان‌لرزه توصیف غم و ناامیدی است. طنز است. شامل صحنه‌هایی می‌شود که در آن افراد چاره‌ای ندارند جز آنرا بنشینند و موقعیت‌ها و پیشامدهای گذشته‌ی خود را تماشا کنند. افراد شاهد مرگ دوباره‌ی والدینشان می‌شود. دوباره در حال مستی رانندگی می‌کنند و تصادف‌های شدید به بار می‌آورند و دوباره به دیگران صدمه می‌زنند. در پایان زمان‌لرزه با ورود دوباره‌ی اختیاری، همه‌ی آدم‌ها دچار افسردگی پس‌زمان‌لرزه‌ای می‌شوند. کیلگور تروت پیر تنها کسی است که تحت تأثیر این حوادث قرار نمی‌گیرد.

این رمان در عین حال انتقادی است از سیاست آمریکا. همچنین به پیوند خانوادگی و همبستگی اعضای آن تاکید می‌ورزد.

«خورشت» زمان لرزه واقعاً خوشمزه شده است. «ونه‌گات» که حالا جایش آن بالا توی بهشت است کاری کرد که آخرین رمانش بهترین اثرش شد. باور نمی‌کنید؟

هنوز هم هر از گاهی زمان لرزه می‌شود. همه‌ی زمان لرزه‌ها عین هم نیستند. و چون به علت زمان لرزه‌های مختلف عده‌ی زیادی، افسردگی پس از زمان لرزه‌ای گرفته‌اند، فقط بعضی‌ها از وقوع آن با خبرند. کسی چه می‌داند شاید. همین حالا هم توی یکی از آن بازرانش‌ها باشیم.

به هر حال توی این کیلگورتروت پیر، قهرمان همیشگی داستان‌های ونه‌گات را جلدی بکیرا. به دردتان می‌خورد! چون دیر یا زود زمان لرزه، اختیار را از چنگمان کسی آید و باید شاهد گذشته‌ی تکراری خود باشیم.

مقدمه:

ارنست همنگوی در سال ۱۹۲۵ در نشریه‌ی لایف، داستانک بلندی را به نام پیرمرد و دریا منتشر کرد. داستان درباره‌ی ماهی گیر کوبایی بود که مدت هشتاد و چهار روز، چیزی صید کرده بود. ماهی گیر کوبایی، نیزه ماهی غول پیکری را به دام می‌اندازد. آن را می‌شمارد و محکم به موازات قایق کوچکش می‌بندد. ولی پیش از این که آن را به ساحل برساند، کوسه‌ها همه‌ی گوشتش را تا انتها می‌خورند.

آن زمان که این داستان منتشر شد، من در ده‌گانه‌ی بارن استابل^۱ واقع در کیپ کد زندگی می‌کردم. نظر یکی از ماهی گیران دربار، گرد آن حوالی را راجع به داستان پرسیدم. او گفت قهرمان داستان، احتمالاً باید بهترین تکه‌های گوشت را خرد می‌کرد و آن‌ها را در کف قایق می‌گذاشت و بقیه‌ی لاشه را برای کوسه‌ها کنار می‌گذاشت.

شاید منظور همینگوی از کوسه‌ها، نقدپردازانی بود که از اولین رمانش یعنی از میان رودخانه و به سوی جنگل^۲ که دو سال پیش‌تر منتشر شد، تا

1. The Old Man and the Sea.

2. Barnstable

3. Across the River and into the Trees.

ده سال پس از انتشارش استقبال نکردند. تا جایی که من می دانم، همینگوی هرگز یک همچنین حرفی نزده است. اما امکان دارد منظور از نیزه ماهی، همان رمان باشد.

و پس از آن در زمستان سال ۱۹۹۶ فهمیدم که خودم خالق رمانی هستم که موفق نشد، رمانی که فایده ای نداشت. رمانی که هرگز از همان اول هم دلش نمی خواست نوشته شود. گندش بزندا راستش تقریباً یک دهه را صرف آن ماهی نمک نشناس کرده بودم. اما حتی باب دندان رفقای کوسه ای هم نبود.

همین بازگرم هفتاد و دوساله شدم. مادرم پنجاه و دوسال عمر کرد، و پدرم هفتاد و یک سال. همینگوی تقریباً شصت و دوسال عمر کرد. من خیلی عمر کردم. قرار بود بخار کنم؟

جواب: گوشت ماهی را در ساور، بقیه را دور بریز.

در تابستان و پاییز ۱۹۹۶ این کار را کردم. دیروز یعنی یازدهم نوامبر همان سال، هفتاد و چهارساله شدم. هفتاد و چهار!

یوهانس برامس در پنجاه و پنج سالگی سانتین سمفونی را کنار گذاشت. قبول! پدر معمارم در پنجاه و پنج سالگی از معماران سیر و بی زار شد. قبول! نویسندگان مرد آمریکایی تا آن سن و سال، بهترین آثارشان را ارائه داده اند. قبول! حالا دیگر خیلی از پنجاه و پنج سالگی ام گذشته است. وای بر من!

ماهی خیلی گنده ی من، که بوی خیلی گندی می داد، من را به نام گرفت. بهتر است، اسمش را زمان لرزه ی یک بگذاریم. بهتر است اسم این یک را که مثل خورشتی، طی هفت، هشت ماه گذشته از خوشمزه ترین قسمت های آن ماهی اولم پخته شده است و با اندیشه ها و تجربه هایم آمیخته شده است بگذاریم زمان لرزه ی دو.

خوبه؟

مبنای زمان لرزه یک این بود که زمان لرزه، یا وقفه ی ناگهانی در پیوستار

مکان زمان باعث می‌شود که همه‌کس و همه‌چیز دقیقاً همان کارهای خوب یا بدی را که طی یک دهه‌ی پیش انجام داده بود، دوباره انجام دهد. بعد از آن این طنین آشنا^۱ بود که مدت ده‌سال مدید، قطع نمی‌شد. دیگر کسی نمی‌توانست از این گله کند که زندگی هیچ چیز به دردبخوری نیست. یا این که بپرسد آیا دارد عقلش را از دست می‌دهد یا آیا همه دارند عقلشان را از دست می‌دهند.

در دوران بازرانش اصلاً کسی نمی‌توانست چیزی را بگوید که قبلاً در آن دهه آن را ریشه‌دار کرده بود. حتی اگر در اولین وقوع آن دهه از نجات دادن جان خود شکر و عزیزش ناکام مانده بود، در دوران بازرانش هم نمی‌توانست کاری بکند.

من به کمک راننده در یک چشم به هم زدن همه‌کس و همه‌چیز را از سیزدهم فوریه‌ی سال ۲۰۰۱، به هفدهم فوریه‌ی سال ۱۹۹۱ برگرداندم. بعد همه‌ی ما مجبوریم لحظه به لحظه، ساعت به ساعت، سال به سال، مسیر دشوار بازگشت به سال ۲۰۰۱ را طی کنیم، و دوباره اشتباهی روی اسب بازنده شرط ببندیم، دوباره با هم^۲ آدم^۳ لایق^۴ ازدواج کنیم، دوباره بیمار شویم. هر چیزی که فکرش را بکنید!

فقط آن لحظه که آدم‌ها به لحظه‌ی شروع زندگی^۵ برسند، دیگر آدم‌واره‌های گذشته‌شان نیستند به قول کیلگور تروت، نویسنده پر داستان‌های علمی تخیلی، «فقط آن لحظه که اختیار دوباره برگشت، آدم‌ها می‌توانستند جلوی جریان مسیرهای پر مانع بنای خودشان را بگیرند».

تروت واقعاً وجود خارجی ندارد. او در چندین رمان دیگرم شخصیت پنهان من بوده است. ولی بخش عمده‌ای از چیزهایی که ترجیح دادم از لاشه‌ی زمان‌لرزه‌ی یک بردارم، درباره‌ی ماجراها و عقاید خود اوست. از

۱- طنین آشنا (déjà vu) احساسی که فرد گمان می‌کند شرایط یا وضعیت حاضر، قبلاً اتفاق افتاده است.

بین هزاران داستانی که تروت بین سال‌های ۱۹۳۱ (وقتی چهارده‌ساله بود) تا ۲۰۰۱ (وقتی در هشتاد و چهار سالگی از دنیا رفت) نوشته بود، فقط تعداد کمی را بازیابی کرده‌ام. او که بیشتر عمرش بی‌خانمان بود، در ناز و نعمت در سراچی ارنست همینگوی در زانادو^۱ و واقع در دهکده‌ی تفریحی ییلاقی پوینت زیون در جزیره‌ی رود درگذشت. دانستن آن بد نیست.

تروت هنگام مرگش به من گفت اولین داستانش در کاملوت (دربار شاه رنو، در بریتانیا) اتفاق می‌افتد، مرلین، ساحر دربار، جادویی می‌کند که به سیله‌ی آن می‌تواند شوالیه‌های میزگرد را با مسلسل‌های سبک تامسون و تفنگ‌های خاص گلوله‌های افشان ۴۵ قطری تجهیز کرد.

سیرالاماد که پاکدل‌ترین و پاک‌نیت‌ترین شوالیه است، روش استفاده‌ی این وسیله پر خاصیت حایده را یاد می‌گیرد. ولی هنگام یادگیری، گلوله‌ای را به اشتباه در سینه‌ی جام قدس می‌نشاند. به این ترتیب ملکه گوئینور را سوراخ سوراخ می‌کند.

وقتی تروت فهمید بازاریاش ده ساله تمام شده است، و وقتی فهمید که او و هرکس دیگری ناگهان ناچارند به فکر انجام کارهای جدید باشند و ناچارند دوباره زندگی خود را بسازند، این جمله را گفت: «اوه، خدایا! آن قدر پیر و سرد و گرم چشیده‌ام که دیگر نمی‌دانم دوباره با اختیارم زندگی‌ام را به بازی بگیرم.»

بله، و خود من هم یکی از شخصیت‌های زمان‌آواره بک بودم، که در تابستان ۲۰۰۱ یعنی شش ماه بعد از پایان بازرانش، شش ماه بعد از بازگشت دوباره‌ی اختیار، در مهمانی غذاهای دریایی، در سالن و اقامتگاه نویسندگان زانادور، حضور بر جسته‌ای داشتم.

آن‌جا در کنار چندین شخص خیالی این کتاب از جمله کیلگور تروت

۱. زانادو (Xanadu) مکان تخیلی و خیلی زیبا، این اسم برگرفته از اسم مکانی در شعر کوبلاخان ساموئل تیلور کالریج است.

بودم. افتخار داشتم که در حضور نویسنده‌ی پیر داستان‌های بلند علمی تخیلی نایاب باشم و او هم برای ما سرزمین بی نظیر زمینی‌ها را در نظام جهانی مخلوقات شرح دهد و آن را به تصویر بکشد.

حالا دیگر به استثنای این مقدمه، کار نوشتن آخرین کتابم تمام شده است. امروز دوازدهم نوامبر سال ۱۹۹۶ است و فکر می‌کنم نه ماه به تاریخ انتشارش یعنی خروجش از مجرای تولید چایی مانده است. عجله‌ای نیست. دوری جنینی نوزاد فیل هندی بیش از دو برابر آن مدت است.

دوستان! عزیز! دوره‌ی جنینی نوزاد ساریگ، دوازده روز است. در این کتاب گفته‌ام که در مهمانی غذاهای دریایی سال ۲۰۰۱ هنوز زنده خواهم بود در اصل چهارم و ششم تصور کردم در سال ۲۰۱۰ هنوز زنده باشم. گاهی وقت‌ها می‌گویم که هم در سال ۱۹۹۶ یعنی در همین امسال به سر می‌بریم، و گاهی می‌گویم در سال بیارانشی هستم که نتیجه‌ی زمان لرزه است، ولی هیچ وقت مرز بین این در رصعیف را مشخص نمی‌کنم. حتماً دیوانه شدم.